

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ مقدمه قبل از این که وارد الفاظ بیع و شراء بشوند مقدمه ای در اعتبار لفظ در بیع فرمودند و الان قبل از این که وارد بحث بشویم توضیحا عرض کردم چون بیع جز عقود شکلی است عقود شکلی طبیعتشان این طوری است دارای یک هیكل معین، قوانین معین تا پیدا بشوند و تا چجوری باشند، بعد چه التزاماتی دارد، چه آثاری دارد، این ها را همه منظم کردند، کاری که ما می کنیم آن عقد را ایجاد می کنیم آن عقد شکلی را، این تجارة عن تراض هم معنایش این نیست که هر جا تراضی بود تجارت است، نه، تجارت محقق بشود، بیع محقق بشود این روی تراضی طرفین باشد نه این که، در ذهن ما این طور آمده تجارة عن تراض یعنی هر جا تراضی بود تجارت است، این که خلاف ظاهر آیه مبارکه است، بله در آیه مبارکه کلمه تجارت آمده، جای دیگر کلمه بیع آمده، جای دیگر کلمه عقود آمده، جای دیگر میثاق غلیظ آمده، این تعبیر عقد را عهد موکد گفتند این هم معلوم شد ریشه قرآنی دارد و اخذنا منکم میثاقا غلیظا، میثاق همان عهد است، به جای این که بگویند موکد گفت میثاقا غلیظا، خیلی محکم کاری کرده میثاق گفته، این محکم کاری میثاق به این شد که تلفظ به آن بشود، البته ما بحث هایی که تا حالا کردیم بیشتر ناظر روی جنبه های ظاهر عرفی بود که باید مثلا لفظ باشد، لفظ شدید است، کتابت یا اشاره یا دیگر امور تاثیرگذار نیست، یک بحث دیگری است اصلا قبل از این بحث ها و آن نقشی که لفظ در تفکر انسان دارد، در زندگی انسان دارد، نه زندگی، در حقیقت وجودی انسان دارد که اصلا لفظ یکی از مقومات ذات انسان است به خلاف کتابت، ما دیگر از آن بحث وارد نشدیم، اصلا چون آن بحث را عوض می کند، غرض خیال نکنید این ریشه هایش به آنجا بر می گردد، درست هم هست، ما فعلا به آن ریشه عرفی متعارفی که مردم، عرض کردیم گاهی می گوئیم عاقل یعنی آن کسی که عقل کل فی الكل است که منحصر در وجودات معصومین است، گاهی که عاقل می گوئیم آن کسی که فیلسوف است و متقی هم هست و باور و تقوا و هم، گاهی عاقل مراد ما همین افرادی که مجنون نیستند، سفیه نیستند، عامه مردم، همین که ما می بینیم در خیابان

.....

ها هستند، همه جور هاستندگاهی مراد ما از عاقل این معناست، یک معنای متعارف، مردم متعارفی که زندگی متعارفی دارند، ما الان در حقیقت از این دیدگاه بررسی می کنیم، اشتباه نشود، به این معنا نیست که ما حواسمان نیست و إلا این که بحث لفظ مقوم حقیقت انسان است، واقعیت انسان است و چه نقشی در ریشه وجودی انسان دارد نه فقط در صحنه اجتماع، ما الان لفظ را از باب صحنه اجتماع و تعاملات اجتماعی و تبادلات اجتماعی و این کارهایی که ما در جامعه انجام می دهیم چون الان لفظ یک پدیده اجتماعی است، کسی که در کوهستان زندگی بکند خواهی نخواهی لفظی ندارد که، حالا اگر دعا می کند دعای قلبی است، توجه به خدا قلبی است، کاری انجام می دهد اینها دیگر احتیاج به الفاظ ندارند و اگر مثلاً دو نفر باشند به اندازه دو نفر لفظ، پنج نفر باشند به اندازه پنج نفر، در جنگل باشند به اندازه جنگل، در شهر که می آیند به اندازه شهر و هلم جرا و عرض کردیم هی پیشرفت های فنی، اجتماعی، سیاسی، تمدنی و هر چه صنعتی می شود طبق این پیشرفت ها انسان هی دایره لفظ را توسعه می دهد که در حقیقت توسعه دایره وجودی خودش است. حالا آن بحث را عرض کردم کلاً مطرح نمی شود فقط من الان اشاره وار صحبت کردم چون نمی خواهیم وارد آن بحث بشویم، آن ما را از بحث ما دور می کند. عرض کنم که بحث سر این قسمت بود و عرض کردیم که مرحوم شیخ و درست هم هست، انصافاً عرض کردیم آنی که ما الان از مجموعه آیات و روایات و کلمات علما، سنتا و شیعتا و مذاهب مختلف اسلامی در می آوریم در می آید که بیع را عقد شکلی گرفتند، این که رضا باشد مطلقاً به هر نحو شد هر نحوی که رضا شد طبق آن تراضی است این نه این روشن نیست، نه این که روشن نیست، روشن عدمش است و لذا ما الان این بحث های سنگینی که الان خواهد آمد و این بحثی که شرایط عوضین و شرایط ایجاب و قبول و این نکاتی را که بعد می گوئیم این نکات به خاطر قبول کردن این است که بیع جز عقود شکلی است و إلا اگر عقود رضائی باشد اصلاً کل این بحث ها خواهی نخواهی از بین خواهد رفت کما این که این بحث ها در یک جامعه آزادی، اگر فرض کنید در یک جامعه ای که به قول خودشان جامعه کمونیستی هر کسی به اندازه ای که توانایی دارد کار بکند و به آن مقداری که احتیاج دارد برداشت بکند، عبارت عربی این است « من کل حسب طاقته و لكل حسب حاجته »، این کمونیست نهایی که ادعا می کنند این است، هر کسی هر مقدار توانایی دارد کار بکند، یکی کم و یکی زیاد، آن مقدار هم که زندگیش می گذرد غذا می خواهد، لباس می

خواهد بردارد، بقیه باید در جامعه پخش بشود، این زندگی کمونیست اخیری که قائلند لذا کمونیسم یک زندگی بالاتر از اشتراکیت است، اشتراکیت یعنی سوسیالیسم. علی ای حال وارد آن بحث نمی خواهیم بشویم، این طبیعتاً روی قبول ملکیت و روی قبول بازار است یعنی ما ابتدائاً یک نکاتی را به عنوان ارتکازیات قبول داریم و إلا اگر آمدیم اصل ملکیت را قبول نکردیم، اصلاً جای بحث بیع نیست، این آقا زحمتش را می کشد تشخیص دادند یک اتاق به او بدهند، تشخیص دادند یک خانه به او بدهند، یک آپارتمان، طبق تشخیص، نه می تواند بفروشد، نه می تواند بخرد، خوب دقت بکنید، خیلی از بحث های ما که الان مطرح می کنیم بعد فرض کنید مثلاً در یک مکتب دیگری، در یک فکر دیگری کل این مثلاً می گوئیم کل این مباحثی که شما در عقود و ایقاعات بستید کل این مباحث از بین می رود، این سرّ از بین رفتن چون ریشه اش را قبول نکردند یعنی این ارتکازات باید حفظ بشود، ما جامعه ای باشیم که ملکیت فردی را قبول داریم، حدود ملکیت فردی را مراعات می کنیم و اِلَی آخره و همین مطالبی که الان عرض کردیم یعنی الان یک ادعا هست که کرا را گفتم که با تمدن جدید بشر نیاز به عقود رضائی دارد، عقود شکلی خیلی جاها، اما این مطلب نیست، نمی شود، انصافاً من به عکس می دانم، چون بشر روابطش زیاد شده، جامعه رشد کرده همه را بخواهیم به عقود رضائی بزنیم جامعه مشکل پیدا می کند، به عکس باید عقود شکلی را توسعه بدهیم، بلکه عقود شکلی را با برنامه ریزی جدید، فرض کنید مثلاً به برگه فروش می رسم، یعنی این بیع است، معامله است، خریدار و فروشنده، جنس، قیمت، این را ممکن است به کامپیوتر بدهیم، با دستگاه های معین انجام داده بشود نه این که این را برداریم، عنوان خرید و فروش را برداریم، همان عنوان را بگذاریم، آثار معین را معین کنیم، این تعیین آثار برای اختلاف و حل اختلاف خیلی راحت است، اگر آن شکل مراعات شد شد، نشد می گوئیم این باطل است و آثار بر آن بار نمی شود، علی ای حال کیف ما کان سابقاً هم در خلال بحث ها اشاره کردیم. ما گاهی بعضی مطالب را مکرراً عرض می کنیم نکته اش این است که این ها خیلی تاثیرگذار است.

مرحوم شیخ قدس الله نفسه یک مطلبی را فرمودند که اگر شک کردیم، اولاً ایشان یک اشاره ای فرمودند که در بعضی از نصوص در صورت قدرت لفظ باید باشد، اگر قدرت نباشد کتابت و یا اشاره، این دو تا آمده، البته کتابت را در صورت عجز ما نداریم، کتابت را

داریم اما در صورت عجز نیست اما اشاره آمده، در باب طلاق آمده، در باب طلاق اشاره آمده مثل آدم گنگ، البته اشاره را هم بعدها باز فقهای ما توسعه دادند چون گاهی اوقات اشاره در باب موردی است که طرف توانایی صحبت ندارد مثل آدم گنگ و لال و گاهی اوقات طرف توانایی صحبت دارد لکن یک دفعه یک حالت هیجان شدید بر او عارض می شود نمی تواند صحبت بکند، آیا اشاره هم در این جا کافی است یا نه؟ این فروعی است که بعد اضافه کردند، فقها اضافه کردند یعنی این که اشاره برای انسان عاجز است آن عجز را بعدها توسعه دادند، آمدند اقسام عجز را توضیح دادند، دقت می کنید؟ مثلاً فرض کنید طرف می بیند لکن یک فاصله ای هست هر چه می خواهد صحبت بکند به طرف نمی رسد، اشاره می کند که مثلاً فروختم، دقت می کنید؟ گاهی اوقات هیجان پیدا می کند یعنی ما عوامل متعدد داریم که قدرت بر بیان نیست، قدرت بر تلفظ نیست لکن در روایات ما مصداق بارزش آن جایی آمده که، این آیا مصداق بارز است؟ این هم خودش یک بحثی است یا نه اصلاً مصداق منحصر به فرد است نه مصداق بارز، اصلاً در روایات ما موردی که آمده موردی است که توانایی ندارد، البته در کلمات فقها عده ای از فقهای معاصر ما هم مرحوم آقای یزدی و مرحوم آقای خوئی، چون بقیه را نشد نگاه بکنم، غرض اینها هم دارند که گاهی عجز از تکلم بخواهد اما این در روایات نیست، به خاطر، حالا گاهی ممکن است انسان عجز از تکلمش عارضی باشد مثلاً مثل انسانی که آلزایمر گرفته، نمی تواند صحبت بکند یا انسانی که کبر سن پیدا کرده فلج شده، زبانش فلج شده، این هم مثل اخرس است ذاتاً اما موارد دیگر هم داریم، ایشان می فرمایند که فمع عدم القدرة، بعد فرمودند و اما مع القدرة علی التوکیل، چون گفتند که اصل این است که قدرت شرط نیست، مرحوم شیخ می گوید این اصل نیست، البته این جا عده ای از محشین یک بحثی کردند که آیا اصالة البرائة جاری می شود اگر در این جهت شک کرد یا نه؟ احتمال دادند لکن قبول نکردند، عرض کردیم اگر شک در شرطی بشود در باب آنهایی که مستقل است مثل عبادات یک حالت دارد که الان نمی خواهیم وارد بشویم. در حال معاملات، اینها این طوری هستند اگر شک بشود، اگر یک اطلاق لفظی موجود بود و صدق عرفی بر آن می کرد بد نیست که انسان به اصالة عدم الاشتراک برگردد اما اگر اطلاق لفظی موجود نبود یا اگر شک در صدق آن شد این جا دیگر مشکل است و سرش را هم عرض کردیم یک توضیح نسبتاً طولانی عرض کردیم در باب جاهایی که امور اعتباری است و التزامات شخصی است

خوب دقت بکنید، التزامات شخصی و اعتبارات شخصی، اگر شک شد چون نکته اساسی این است که اعتبار یعنی تصرف در واقع، این نکته اساسی است، اگر شک شد یعنی نمی دانیم این تصرف در واقع شد یا نشد، همین که شک بکنیم تصرف شد یا نشد واقع به واقعیتش محفوظ است، آن امر اعتباری ساقط نمی شود، از این تعبیر کردند به اصالة الفساد در معاملات، مرادشان به اصالة الفساد این است یعنی مرادشان از اصالة الفساد در حقیقت این نکته است که اگر شک کردیم این امر اجتماعی واقع شد یا واقع نشد اصل اولی این است که آن امر اعتباری واقع نشده، به امر حقیقی خودش بر می گردد، آن تصرف در این جهت واقع نشده شک در آن جهت و عرض کردیم شبیه این را هم در عبادات داریم مثل نیابت، اگر شک شد که آیا مثلا ما می توانیم از میت نماز بخوانیم یا نه اصل اولی عدمش است چون نماز مال شماست، مال میت حساب نمی شود و حتی اگر در دائره مقدار اعتبار هم شک کردیم باید به مقدارش مثلا ما سه فرض، البته چون امر اعتباری دائره اش خیلی واسع است، می شود گفت هزاران فرض می شود کرد، ما گفتیم در باب نیابت اصولا سه فرض معقول تر از بقیه است:

۱. تنزیل بدن، بدن نائب بشود بدن منوب عنه، فرض کنید مثلا مرد نتواند از طرف زن نماز بخواند یا روزه بگیرد یا حج برود

۲. تنزیل عمل، عمل نائب بشود عمل منوب عنه

۳. تنزیل ثواب، تنزیل است دیگر، تصرف است، تنزیل یعنی تصرف، اعتبار است.

عرض کردیم در واجبات هر سه احتمال هست، مقام اعتبار است، شارع چه گفته، اما تنزیل بدن این از همه قوی تر است، این دلیلی بر آن نیامد، تنزیل ثواب هم در واجبات خلاف متعارف است، نمی خواهد بگوید ثواب این عمل، ثواب نماز ظهر، بحث سر این است که بگوید منوب عنه نماز ظهر خوانده، پس مناسب با واجبات تنزیل عمل است، از آن سه تا احتمال نمی خواهیم بگوییم ثواب نماز ظهر به آن رسید اما در باب مستحبات تنزیل بدن را که عرض کردیم کاملا خلاف متعارف است، تنزیل عمل هم معقول است لکن چون شک داریم چه مقدار تنزیل شده قدر متیقن تنزیل ثواب است، دقت کردید چطور شد؟ این نکته فنی است. یعنی چون این تنزیل و اعتبار، این یک نکته ای است که در همه ابعاد قوانین کارایی دارد، عرض کردم تصورات ما بیشتر می شود، نمی خواهیم بگوییم منحصر به این است،

بیشتر می شود، تنزیل بدن و تنزیل مکان و حتما باید پیش هم نماز بخواند و زمان همان و الی آخره، فرض زیاد می شود کرد، عرض کردیم در بحث اجزاء در کفایه دارد که در مقام ثبوت چهار احتمال دارد، عرض کردیم در اعتباریات مقام ثبوت و اثبات یکی است، مقام ثبوتی ندارد، اعتباریات مقام ثبوتشان واقع است، ما تصرف کردیم، مقام ثبوت ندارد، نه چهار تا، چهل تا می شود، چهارصد تا می شود، عدد ندارد، بگویند چهار تا محتمل تر است، روشن تر است، و إلا چهار تا نیست، در باب تنزیل و اعتبار هم سه تا نیست که من عرض کردم، این سه تا روشن تر است یعنی سه تا احتمال روشن تر است، خیلی احتمالات می شود داد لکن تاثیرگذار نیست چون مقام ثبوتش واقعش محفوظ است، واقع عمل مال من است این واقع، هر چه شما بخواهید قرارداد بکنید تنزیل است، اعتبار است، هر جور می خواهید قرارداد بکنید، بگویند در شب اگر انجام دادید مال غیر می شود ولی در روز نمی شود، مشکل خاصی ندارد لکن عرض کردیم آنی که متعارف است اگر آمد گفت کاری انجام بدهید در واجبات بیشتر به تنزیل عمل می خورد و لذا دارد یصلی عنه، کانما نماز، نماز اوست، یصلی عنه، اولی الناس بمیراثهم، با لسان ادله هم عرض کردیم این احتمال ارجح است، پس در واجبات نیابت به معنای تنزیل عمل است، در مستحبات هم احتمال دارد تنزیل عمل باشد نه این که نیست لکن قدر متیقن ایصال ثواب است، این قدر متیقنش است، چون تنزیل موونه زائده می خواهد، همین که بگویند ثواب این زیارت مال آن آقا شد این که کافی است، نمی خواهد بگویند زیارت تو زیارت آن آقا شد و لذا هم در خیلی از روایات دارد اگر خواندید و لک اجر یعنی این عمل توست، ثواب به او داده می شود، از این روایت که می گویند له و لک اجر این مراد این است، ما این جور فهمیدیم.

علی ای حال کیف ما کان و لذا به نظر ما نیابت در باب واجبات قاعده شد، تنزیل عمل است، نیابت در باب مستحبات تنزیل ثواب است پس آن نکته فنی این شد، نکته اصلی این شد تنزیل، اعتبار، اعتبار شخصی، اعتبار قانونی، هر جور که شما بخواهید حساب بکنید این یک نوع تصرف در امر واقعی است، این تصرف باید ثابت بشود، واضح باشد، روشن باشد و إلا امر واقعی به حال خودش محفوظ است یعنی اگر گفتم این کتاب را به ده هزار تومان فروختم و این اعتبار درست نشد برمیگردد به امر واقعی، امر واقعی یعنی این که مثلاً قیمت کتاب دوازده هزار تومان بود باید دوازده هزار تومان را بدهد، اگر کتاب تلف شد باید دوازده هزار تومان را بدهد چون امر

اعتباری، این نکته فنی است. در معاملات چون نکته اعتباری درست، مثلاً إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن، این را ببینید می گوید اگر شما اراده طلاق کردید طلاق در عده جوری باشد که به عده او بخورد، عده هم که طهر است پس طلاق باید در طهر باشد، حالا شما آمدید در غیر طهر طلاق دادید اهل سنت می گویند طلاق درست است، چرا؟ چون آمدند امر اعتباری شخصی گرفتند، من گفتم که این زن من نیست، خب تو گفتی سلمنا، ولی قانون گفت لعدتهن، الان در حال طهر نیست، می گوید بالاخره من گفتم زن من نیست، چطور می شود زن من باشد، آن مشکلی که در باب طلاق عدی و طلاق بدعی و در طلاق سنّی و در طلاق بدعی گفتند این بود و عرض کردیم ظاهرش این است که اولین کسی که این کار را کرد آن دومی است که گفت الزمانهم الناس اسرعوا فی الطلاق، اگر گفتی طلاق ما این را قبولش می کنیم، یعنی ببینید دقت بکنید، الزمانهم، قانون می آید پشت سر حرف تو می ایستد یعنی این طلاق شرعی نبود، شخصی بود و لذا ما عرض کردیم مثلاً شیعه قائل هست که طلاق بدعی باطل است، یک دفعه هم عرض کردم این کتاب الاحکام یحیی ابن الحسین معروف به امام هادی مهم ترین کتاب زیدی هاست، الان هم به عنوان کتاب فقهیشان است، خب ایشان به شیعه خیلی حمله کرده که چرا شیعه می گوید طلاق بدعی باطل است، طلاق بدعی درست است، می گفت من زَنَم را طلاق دادم یعنی چه که بگوید خب زَنَم است؟! دقت کردید؟ نکته را ملتفت شدید؟ این مطلبی را که شیعه گفته و لذا هم ظاهری ها قائلند، البته ایشان گفته فقط شیعه قائل است، اشتباه کرده، ابن حزم هم قائل است که طلاق بدعی باطل است، چرا باطل است؟ چون می خواهد بگوید طلاق یک شکل قانونی پیدا کرده، إذا طلقتم فطلقوهن لعدتهن، این یعنی می خواهد شکل قانونی بدهد که مسلمان ها اگر می خواهید طلاق بدهید طبق این شرایط باید طلاق باشد، خب تو از این شرایط خارج شدی پس این طلاق نمی شود، وقتی از شرایط خارج شدی دیگر این طلاق نیست.

پس بنابراین نکته اساسی را دقت بفرمایید و آن این است که وقتی می آید در یک امری اعتبار می کند آن راه معین را اعتبار کرد شخص بماهو شخص نمی تواند خارج از آن چارچوب آن عمل را انجام بدهد و لذا از این دومی نقل شده الزمانهم یعنی نمی خواهد بگوید فالطلاق صحیح، این را علمای اهل سنت توجه نکردند، ما می گوئیم حرفت درست، گفتی طلاق خیلی خب خانمت را از تو جدا می کنیم، آن بحث سر این بود، حالا فرض کنیم این حکم ولایی بود که ایشان صادر کرد، حالا فرض کنیم من باب مثال، در زمان ایشان

طلاق زیاد شد برای این که جلوی طلاق را بگیرد برداشت این کار را کرد، گفت خیلی خب طلاق، خیلی خب طلاق و این که افراد دست نگه ندارند، اول این که آیا اصولاً این راه درست است یا نه آن یک بحث کبروی است، اصلاً این راه را می شود رفت؟ ولو ولایت فقیه هم قائل باشیم مثلاً، می تواند فقیه یا حاکم اسلامی یا حتی مثلاً امام معصوم، خب این یک بحث است، حالا امام معصوم یک بحث و غیر از آن حاکم اسلامی و فقیه هم یک بحث است، آن را الان نمی خواهم وارد بشوم.

بحث دیگر اصولاً این بر فرض تمام مقدمات را هم قبول بکنیم چون جز احکام ولایی می شود محدود به زمان ایشان می شود، محدود به همان تاریخی که ایشان قرار دادند، یک سال این کار را می کند بعد حکم را بر می دارد، چرا؟ چون طلاق خودش شارع مقدس برای آن چارچوب قرار داده است، آن طلاق خارج چارچوب را بر یک مصلحتی مثلاً زمان این شخص زیاد شد، اموال زیاد شد، زن زیاد شد، کنیز آوردند، زود زنش را طلاق می داد بدون مراعات ناراحت می شد، گفت خب شما این کار را می کنید ما جدا می کنیم، الزمانه، ما این را الزمانه، الزمانه دارد صیغه مفرد است، ما طلاق را برای او قبول می کنیم. غیر از حالا کار نداریم، عرض کردیم آن بحث های ولایتی کنار و اصولاً این کار درست نیست به خاطر این که آیه مبارکه است، حالا غیر از آن جهت، یک حکم موقتی می شود، ما باشیم و طبق قاعده نمی توانیم بگوییم الزمانه، تو گفتی من می گویم تو انجام بده، الزمانه کانما ما این کار را می کنیم، ما نمی توانیم این کار را بکنیم، این باید حکم بیاید، قرآن بیاید، سنت قطعی رسول الله بیاید، این باید در شریعت بیاید، در قانون شرعی بیاید، دقت می کنید؟ این باید در شریعت جا بیفتد و ثابت بشود که این طلاق درست است، افراد را الزام نمی توانیم بکنیم، الزام می کنیم افراد را آن جایی که طلاق واقع است، بله برو از زنت جدا بشو آثارش هم این است اما جایی که طلاق واقع نیست، خوب دقت بکنید، شخص، قرارداد، ما نمی توانیم این را الزام بکنیم، البته یک نکته ای هست این قاعده روایت الزام، الزمونه، آیا احتمال دارد این کلام را ما از امام شبیه همین الزمانه که از دومی صادر شده یعنی امام می خواهند بفرمایند که این طلاق درست نیست لکن شما با آن معامله درست بکنید، خیلی بعید است و لذا ما هم قاعده الزام را قبول نکردیم. یکی از عواملی که قاعده الزام را قبول نکردیم این بود و توضیحات کافی عرض کردیم که این قاعده الزام را. بله یک توضیح دیگری را ما غیر از آن جهت عرض کردیم، غیر از جهتی که بین اصحاب است،

قاعده الزام را به عنوان اصل ظاهری قبول کردیم، اگر شک کردیم زن را سه طلاقه کرده یا نه در مجلس واحد، می شود قاعده الزام را، یعنی گفت زنم مطلقه است قبول بکنیم اما اگر یقین داریم سه طلاقه در مجلس واحد آن دیگر نمی شود قاعده الزام در آن داشت. حالا وارد قاعده الزام نشویم چون می خواهم این نکته را عرض کنم گاهی اوقات حاکم می آید این کار را می کند و این جا هم محل کلام می شود، دیگر حالا من فعلا به همین مقدار توضیحات بحث ولاییش را به همین مقدار اکتفا می کنم.

پس بنابراین آن نکته اصلی این است در امور اعتباری، یک: امور اعتباری تصرف در واقع است، دو: امور اعتباری شخصی و قانونی است، اعتبارات قانونی و اعتبارات شخصی است، غیر از این که امور اعتباری قانونی است، اعتبارات شخصی است، سه: اصل اولی این که تمام اعتبارات شخصی باطل است، اصل اولی شخص بماهو شخص، مکلف بماهو مکلف نمی تواند چیزی را قرار بدهد، می گوید من برای خودم واجب کردم نماز شب بخوانم، نمی تواند این کار را بکند، اصل اولی این است. حالا می خواهد در احکام تعبدی باشد یا غیرتعبدی باشد، من می خواهم مثلا دو تا سوسک از روی زمین برداشت می خواهم این دو تا سوسک را بفروشم، من اراده کردم، این ها قیمت ندارد، سوسک روی زمین فراوان است، این ها اصل اولی فاسد است. یک پولی به ازای سوسک قرار بدهم، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، اصل اولی فساد هم هست غیر از این که نهی شرعی هم شده، پس بنابراین روشن شد؟

نکته چهارم اگر هم اعتبار آمد این مطلب روشن شد به آن مقدار اعتبار اکتفا.

پنج: مقدار اعتبار همان مقداری است که ابراز شده. شش: آن مقدار ابراز باید واضح باشد، امروز یکی از مشکلات نمی دانم شما مطلعید یا نه، در سطح جهانی در کنوانسیون و قراردادها در سطح جهانی یکی اصلا تفسیر متن کنوانسیون است، گاهی اوقات یک لفظی است در یک زبان یکمی مشکل دارد، بعد اصلا یک کارگروه تشکیل می دهند یا دادگاه بین المللی الی آخرش، من کار اجراییش را نمی خواهم بگویم، یک کارگروه تشکیل می دهند که این متن را تفسیر بکنند، چرا؟ چون بنایشان به این است که باید امور اعتباری چه تعهد باشد و چه برنامه، میثاق باشد، میثاق منطقه ای باشد، هر دور شما می خواهید فرض کنید این باید واضح باشد حدودش، چرا؟ چون این

وضوح و تمام این نکات تصرف در واقع است، هر جا شک شد باید به واقع برگردیم، تا ثابت بشود این تصرف شما پس آنچه که شیخ در این جا فرمود اصل اولی اشتراط است، راست است، حرف ایشان درست است، اصالة عدم اشتراط اینجا جاری نمی شود.

بعد فرمود لما ورد من عدم اعتبار اللفظ فی طلاق الاخرس، این فحوا، البته فحوا حالا اجمالا بد نیست اما واقعا مشکل است، یکی باید بگویم طلاق چون ایقاع است و شرایط خیلی سخت شده در آنجا قبول شده پس در بیع در عقود به طریق اولی، باید این جوری، فحوا یعنی اولویت، این که ایشان فرمودند فی طلاق الاخرس که در حاشیه اشاره کرده، حالا نمی خواستیم باز وارد بحث حدیث بشویم شما وسائل را بیاورید جلد کتاب طلاق ابواب مقدمات طلاق، من چون عرض کردم به خاطر این که تعلیقات دارم در آن جلد کتابی که من مراجعه می کنم چاپ مرحوم آقای ربانی جلد ۱۵ است اما در این چاپ جدید نمی دانم جلد چند است، علی ای حال در جلد ۱۵ اول کتاب طلاق ابواب مقدمات، ایشان مرحوم صاحب وسائل به مناسبتی در دو باب آوردند، حالا من به یک مناسبت توضیح اجمالی، یکی باب چهارده ابواب مقدمات طلاق است، همین طور که در این جا در حاشیه نوشته یکی در باب ۱۹ است، این که فحوی ما ورد این در باب ۱۹ است، بعد هم باز دو مرتبه یک چیزی قد رجح بعضُ الاشارة، باز نوشته دو مرتبه باب ۱۹، دومی به نظرم باب چهارده مرادش باشد مرحوم شیخ، حالا شما هم باب ۱۴ را بخوانید یکی من استراحت بکنم، کتاب الطلاق، ابواب مقدمات الطلاق، این را من یک توضیح مختصر بدهم حالا که ایشان اشاره فرمودند و عده ای از آقای محشین مثل مرحوم سید یزدی روایت هم آورده، چون آوردند ما تبعاً به ایشان و تبرکاً به روایت و شاید از روایت نکته خاصی هم در بیاید بخوانیم، بخوانید:

یکی از حضار: باب أنه يشترط في الصلوة

آیت الله مددی: اول باب نوزده را بخوانید، چون باب ۱۴ یک نکته خاصی هم دارد، اول باب ۱۹ را بخوانید بعضی از لطائف در آنجا را بگویم.

یکی از حضار: باب ۱۹ : جواز طلاق الأخرس بالكنایة والإشارة والأفعال المفهومة له مع الاشارة

آیت الله مددی: له یعنی للطلاق

یکی از حضار: والشرائط ولا يجوز طلاق وليه عنه. محمد بن علی بن الحسین

آیت الله مددی: صدوق

یکی از حضار: بإسناده عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي أنه سأل أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الرجل تكون عنده المرأة

يصمت و لا يتكلم قال: أخرس هو؟

آیت الله مددی: يصمت را زده به اخرس، البته عرض کردم بعضی از فقهای بعدی ما آمدند گفتند يصمت مطلقاً هم صدق می کند، مثل

همین حالاتی که گفتم، گاهی ناراحتی روحی پیدا کرده نمی تواند صحبت بکند اما اشاره می تواند بکند، اصطلاحاً زبانش موقتاً بند آمده.

یکی از حضار: قال: أخرس هو؟ قلت: نعم، ويعلم منه بغض لامرأته

آیت الله مددی: بغضُ لامرأته

یکی از حضار: وكراهة لها

آیت الله مددی: نمی خواهد، زنش را نمی خواهد.

یکی از حضار: أيجوز أن يطلق عنه وليه؟ قال: لا

آیت الله مددی: خودش باید مباشرت بکند، ولی نمی شود، چرا؟ چون این جا مبرز دارد که اشارات باشد

یکی از حضار: و لكن يكتب و يشهد على ذلك

آیت الله مددی: این یکتب یعنی خودش باید بنویسد، باز هم کس دیگری ننویسد

یکی از حضار: قلت: فإنه لا يكتب و لا يسمع كيف يطلقها؟ قال: بالذي يعرف به من أفعاله مثل ما ذكرت من كراهته و بغضه لها.

آیت الله مددی: کراهیته لها، تشدید ندارد. و بغضها لها. می گوئیم معلوم است که این زن را نمی خواهد، در روایت دارد که چادرش را سرش می کند کنار پرود مثلاً اتاق دیگری برود، با اشارات بگوید ما با هم زندگی نمی کنیم یا با اشاره بگوید که رابطه ما قطع شده، این راه هایی که در عرف عام برای این کار متعارف است. بعد چه چیزی دارد؟

یکی از حضار: و رواه الشيخ باسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن أحمد بن أشيم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر مثله.

آیت الله مددی: البته مرحوم شیخ هم از کتاب احمد اشعری آورده، مرحوم صدوق مستقیم. این لحظه الان در ذهنم سند صدوق به بزنی در ذهنم نمی آید اما در ذهنم هست که سند خوب است، اصولاً دو تا کتاب معروف بزنی نوادر و جامع در قم مشهور بوده یعنی اصحاب قمیین ما روی این کتاب اعتماد کردند، حالا راجع به خود کتاب جامع و شرح او و بعضی از نسخ آن چون یک مقداری یک نسخه ای را مرحوم ابن ادریس در آخر سرائر از جامع نقل می کند که به نظر ما آن نسخه اشتباه شده، جامع نیست، حالا بحث های دیگرش باشد فعلاً وارد نمی شویم. اگر می خواهید سریع مشیخه صدوق طریقتش به احمد ابن محمد ابن ابی نصر، الان هر چه فکر کردم از وقتی که خواندیم در ذهنم نیامد یعنی عنوان طریق را در ذهنم حضور ذهن پیدا نکردم لکن فکر می کنم صحیح است، البته این که فکر می کنم صحیح است در مقابلش هم فکر می کنم طریق ندارد لذا الان می گویم نگاه بکنید.

یکی از حضار: یعنی ما کان فیه اصل

آیت الله مددی: احمد ابن محمد ابن ابی نصر یا احمد ابن محمد بزنی یا عن البزنی، حالا هر کدامش که باشد.

یکی از حضار: و ما کان فیه عن احمد ابن محمد ابن ابی نصر البزنی فقد رُویت هو عن ابيه و محمد ابن الحسن

آیت الله مددی: ابن الولید

یکی از حضار: عن سعد ابن عبدالله

آیت الله مددی: عن احمد

یکی از حضار: جميعا عن احمد ابن محمد ابن عيسى عن احمد ابن محمد ابی نصر بزنی

آیت الله مددی: در ذهنم این است که خود احمد اشعری هم مستقیم نقل می کند، معلوم می شود که نسخه ای که در قم بوده همین نسخه

معروف بوده لکن مرحوم شیخ می گوید در خود کتاب احمد بزندی مستقیم نیست، علی ابن احمد ابن اشیم

یکی از حضار: یکی دیگر هم هست، رویت عن ابیه و محمد ابن علی ابن ماجد

آیت الله مددی: عن ابی و محمد، به جر بخوانید، محمد ابن علی ابن ماجد

یکی از حضار: عن ابیه و محمد ابن علی ابن ماجد عن علی ابن ابراهیم عن ابیه، عن احمد ابن محمد ابن ابی نصر بزندی

آیت الله مددی: یکی نسخه ابراهیم ابن هاشم است و یکی نسخه احمد بزندی، مرحوم شیخ

یکی از حضار: احمد اشعری یا بزندی؟

آیت الله مددی: نه احمد اشعری از بزندی، یکی نسخه احمد اشعری است و یکی نسخه ابراهیم ابن هاشم، دو تا نسخه است.

مرحوم نجاشی عده ای را هم از طریق سهل دارد، عرض کردم این بحثها را ما باید مستقلا در جای دیگر انجام بدهیم، نسخ کتاب جامع

یا نوادر بزندی که در قم موجود بوده.

یکی از حضار: این طریق خوب است؟

آیت الله مددی: این طریق هم خوب است، این هم مشکل دارد، هر دوی صحیح است، نه فقط صحت نیست، چون وقتی دو نفر سه نفر

نقل می کنند معلوم می شود که نسخه مشهور است، ما بیشتر روی آن نسخه. این معلوم می شود نسخه، همان طور که خودم هم عرض

کردم این نسخه کتاب در قم مشهور بوده اما این که این کتابی که ابن ادریس در قرن ششم به عنوان جامع از آن حدیث نقل می کند

این که آن جامع بوده یا نبوده آن را شبهه داریم، احتمالا ابن ادریس اشتباه کرده، کتاب جامع بزندی نبوده این یک کتاب دیگری بوده،

اشتباه شده به کتاب بزندی که ان شا الله توضیحاتش را عرض می کنیم.

این حدیث الان خوب است، مشکل ندارد و در این جا دارد که اگر اشاره ممکن نیست کتابت، این کتابت را این جا دارد یکتب، از این حدیث معلوم می شود که کتابت اصل اولی نبوده، این راهی که الان چند دفعه صحبت کردیم این برای عاجز است آن هم در صورتی که نتواند اشاره بکند.

حدیث بعدی را بفرمایید.

یکی از حضار: البته ادامه دارد، محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم

آیت الله مددی: این که گفت محمد ابن یعقوب دیگر از اولی خارج شد، از صدوق خارج شد، دیگر به صدوق عطف نمی کند. این محمد ابن یعقوب را بفرمایید.

یکی از حضار: عن علی بن ابراهیم عن أبیه، عن أحمد

آیت الله مددی: خب حدیث بعدی را بخوانید

یکی از حضار: و عنه، عن صالح بن السندی

آیت الله مددی: عنه یعنی علی ابن ابراهیم، این هنوز عطف بر کلینی است، حدیث سوم هم عطف بر کلینی است، یعنی علی ابن ابراهیم عن صالح ابن سندی إلی آخره.

بعد ذیل آن حدیث را بخوانید

یکی از حضار: چطوری عن ابیه ندارد؟

آیت الله مددی: نه از صالح مستقیم نقل می کند. بعد این حدیث ذیلش را بخوانید، تمام که شد.

یکی از حضار: و عنه، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی

آیت الله مددی: این ذیل کلام کلینی است یعنی هنوز سند در کلینی است یعنی علی ابن ابراهیم عن ابیه عن نوفلی، بعدش را بخوانید.

یکی از حضار: قال: طلاق الأخرس أن يأخذ مقنعتها

آیت الله مددی: بعدش که تمام شد چه چیزی نوشته؟

یکی از حضار: و رواه الشيخ

آیت الله مددی: این که می گوید و رواه الشيخ یعنی مستقلاً شیخ را حساب نکرده، تبع کلینی است.

یکی از حضار: باسناده عن الصفار عن إبراهيم بن هاشم مثله و عنه عن ابيه

آیت الله مددی: عنه یعنی باز کلینی، عن علی ابن ابراهیم عن ابيه

یکی از حضار: عن إسماعيل بن مرار،

آیت الله مددی: احتمالاً ابيه زیادی باشد، عن اسماعیل همان مستقیم، خب بعد بخوانید. ابيه دارد درست است

یکی از حضار: محمد ابن الحسن

آیت الله مددی: از این جا عطف را عوض می کند، قبلش را ببینید گفت و رواه الشيخ، ببینید فرق می گذارد، این جا گفت محمد ابن

الحسن، تا گفت محمد ابن الحسن این حدیث بعدی عطف بر این می شود. در همین حدیث گفت رواه الشيخ، رواه یعنی نه هنوز من عطف

بر کلینی می کنم

یکی از حضار: مثله و كذا الذي قبله

آیت الله مددی: بعد چه چیزی می گوید؟

یکی از حضار: و باسناده

آیت الله مددی: اسناد به محمد ابن الحسن، می خواهم این را بگویم. حالا شماره بر آن زده، آدم اگر ملتفت نباشد شماره

قبلی که اسم محمد ابن یعقوب است.

یکی از حضار: این محمد ابن الحسن یعنی ابن ولید؟

آیت الله مددی: نه شیخ طوسی

یکی از حضار: چرا بعد صفار دارد

آیت الله مددی: چون سند شیخ به صفار است. دقت کردید؟

شما وقتی حدیث را نگاه می کنید سه چهار تا حدیث، اول داشت محمد ابن یعقوب و بعد گفت و عن ابیه، اینها همه عطف بر محمد ابن یعقوب است یعنی عن علی ابن ابراهیم، و عنه یعنی محمد ابن یعقوب عن ابیه، یک دفعه گفت و باسناده، این ضمیر اسناد به کلینی بر نمی گردد، با این که اسم شیخ را ذیل آن حدیث آورده بود، روشن شد؟ چون من دیدم حتی بعضی از بزرگان ملتفت نکته نشدند برای همین عمدا گفتم که ولو اول یعنی اسم صریحی که قبل از این در حدیث آمده، اسم صریح در خود شماره احادیث آمده کلینی است، ضمیر باسناده، آن وقت از شیخ حدیث نقل کرده در ذیل حدیث کلینی لکن با عنوان محمد ابن الحسن، اگر بعد هم عطف بکند به محمد ابن الحسن است. دقت کردید؟ این باسناده را به کلینی ننزید.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين